

مطالعات تاریخ اسلام

سال اول / شماره اول / تابستان ۱۳۸۸

زمینه های سیاسی شکل گیری جریان رده

محبوبه جودکی^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ارتداد در لغت به معنای رجوع و بازگشتن و در اصطلاح فقهی به مفهوم خروج فرد مسلمان از دین اسلام است. ارتداد به معنی بازگشتن از دین اسلام در چند سوره از قرآن از جمله سوره مائده آیه ۵۴ و سوره بقره آیه ۲۱۷ مورد نکوهش قرار گرفته، تاکید شده که مجازات مرتد در آخرت حبط اعمال و عذاب جاودان است. به لحاظ تاریخی ارتداد (ورده) به جریانی گفته می شود که در ماه های آخر حیات پیامبر و دوره حکومت ابوبکر ظهور یافت، و آن بازگشت برخی قبایل از اسلام بود. در این مقاله منظور ما از واژه ارتداد (ورده) و مرتد به طور کلی کسانی هستند که ادعای نبوت کردند (متنبیان)، و یا حاضر به پرداخت خراج نشدند و یا از دین اسلام برگشتند (ابن منظور، ۱۴۱۲، ذیل واژه رده؛ راغب اصفهانی، ۱۳۳۲، ۱۹۸-۱۹۷).

بررسی ساختار سیاسی و اقتصادی شبه جزیره عربستان در طول تاریخ پیش از اسلام مبین این امر است که به دلیل ویژگیهای طبیعی و جغرافیایی، این ناحیه از جهان هیچگاه نتوانست به شیوه ی سایر مناطق، ساختار سیاسی و اجتماعی فراگیری داشته باشد. شیوه ی معیشت و زندگی در بهترین شرایط در چهارچوب روابط قبیله ای شکل می گرفت. حتی نقاطی که عنوان شهر داشت در واقع محل زندگی چند قبیله بود و هیچ نوع رابطه ارگانیک- که بتوان آن را مدنیت نامید- میان قبایل وجود نداشت. پیامبر (ص) در چنین شرایطی توانست حکومتی آن هم از نوع متمرکز و قدرتمند پی ریزی کند، و مناسبات سیاسی و اقتصادی- اجتماعی را که لازمه ی چنین حکومتی بود، طراحی نماید. با این همه هنوز پیامبر سر بر بستر مرگ نهاده بود که این حکومت با تمرد و عصیان قبایل تابع آن دستخوش بحران و از هم گسیختگی گردید. هر چند با تدابیر پیامبر و سپس جانشین او به این بحران خاتمه داده شد، و حکومت اسلامی با قدرت و صلابت جایگاه خود را تثبیت کرد. بر این اساس این پرسش ها مطرح می گردد که چه رابطه ای میان ساختارهای سیاسی شبه جزیره عربی پیش از اسلام و بروز جریان رده وجود دارد؟ چه ارتباطی میان ادعای نبوت و ارتداد است؟ دلیل همسویی مردم قبایل با متنبیان و لو بعضاً به رغم باور به دروغین بودن آنان چه بود؟ علت شکست سریع جریان ارتداد چه بود و چرا این جنبش در حداقل زمان از میان رفت؟ و در نهایت اینکه چرا ابوبکر به سرکوبی هر چه سریع تر جریان

رده آن هم با خشن ترین شیوه ها پرداخت؟

وضعیت سیاسی شبه جزیره عربستان در آستانه ظهور اسلام

فردگرایی افراطی، احساس آزادی و عدم تقید به قیودات اجتماعی ثمره ی زندگی به شیوه ی بیابان نشینی در میان اعراب بود. و همین امر راه را بر پیدایش جامعه از نوع جوامع ایجاد شده در سایر نقاط جهان می بست. گسترده ترین شکل تجمع در میان اعراب قبیله بود، و قواعد و قوانین حاکم بر زندگی قبیله ای به صورتی طراحی شده بود که مانع آزادی های فردی نبود.

قبیله اصطلاحاً به مجموعه ای از خانواده ها و خاندان هایی اطلاق می شود که به نیای مشترکی می رسند. نسب شناسان و محققان تقسیمات مختلفی را برای قبیله ذکر کرده اند. رایج ترین تقسیم انجام شده بدین شرح است: ذریه، جذم، اسره، رهط، فصیله، عشیره، فخذ، بطن، عماره و قبیله. شعب و جمهور دو واحد بزرگ تر از قبیله است. به طور کلی اصل و اساس تقسیم بندی ها، همبستگی خونی است و خون تعیین کننده عصبیت عرب است. ۱ (ابن عبدربه، ۱۴۰۹، ج ۳، ۲۶۷؛ جوادعلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ۳۱۸؛ قلقشندی، ۱۴۰۵، ۲۰ به بعد - همچنین برای دیگر تقسیم بندی ها بنگرید: نویری، ج ۲، ۲۷۶ - ۲۸۵؛ زبیدی، ۱۹۶۷، ج ۳، ۱۳۶ - ۱۳۴)

در ترکیب جمعیتی اعراب چند دسته قابل شناسائی بود: صرحاء یا خلص (کسانی که اصالت خون دارند)؛ خلعاء و عتقاء و مجاورین (که مولی نامیده می شدند) و بردگان (که خود به دودسته عرب و غیر عرب تقسیم می شدند). [جوادعلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ۳۶۹ - ۳۶۶]

برخی سنت ها نیز بر پایه ی اصالت خون و یا عصبیت قومی شکل می گرفت که قواعد حاکم بر آن ها به نوعی قانونی شمرده می شد، همانند: حلف، ثار، تخالع، خلع، منافره، معاقره و ... وجود قوانین فوق به نوعی موجب تأمین امنیت اجتماعی می شد چرا که «ترس از کشته شدن و انتقام جوئی موجب می گردید افراد دست به خون یکدیگر نیالیند». (احمدالعلی، ۱۹۶۴، م، ج ۱، ۱۳۵ - ۱۳۴؛ بغدادی، ۱۳۸۴، ۲۸۵، ۲۸۰، ۲۷۵، ۲۱۷)

قبایل با تکیه بر برخی سنت ها - از آن میان حلف - با یکدیگر پیمان می بستند و تعهداتی را

۱ - هر چند باید توجه داشت که گاه این قاعده به لحاظ ضرورت یافتن برخی مسائل نادیده گرفته می شود. علاقه به حسن اشتها، جبر محیط و قواعد دیگری چون جوار، ولاء، حلف و استلحاق و ... موجب ورود و یا خروج افراد از قبیله می شد. گاه نیز قبیله با جلب حمایت فرد یا قبیله ای دیگر تلاش می کرد اقتدار قبیله خود را بالا ببرد. جهت بحث مبسوط پیرامون عصبیت قبیله ای بنگرید به ابن خلدون، ج ۱، ۱۹۸۴، م، ۱۷۳ به بعد

درقبال یکدیگر قبول می کردند. این تعهدات تأمین و تضمین کننده منافع و مصالح قبیله ای بود. در مواقعی که مصالح فردی در تعارض با منافع و یا مصالح قبیله قرار می گرفت از قاعده «خلع» استفاده می شد. فرد «خلع» از همه امتیازات قبیله ای محروم می گشت و ناچار به ترک قبیله می شد. (ظریفیان شفیعی، ۱۳۷۶، ۹۴-۹۳)

به طور کلی در بررسی ساختار سیاسی خاستگاه اسلام، باید میان جوامع حضری و قبائل بدوی فرق گذاشت. هر چند به لحاظ ترکیب بندی اجتماعی هم بدویان و هم حضریان هر دو در قبیله سازمان می یافتند و این امر حتی پس از ظهور اسلام تا مدت ها ادامه داشت، اما به لحاظ سازمان سیاسی جامعه و اقتدار حاکم با یکدیگر تفاوت هایی داشتند. بر این اساس شبه جزیره عربی را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱- مناطق جنوبی شبه جزیره عربی شامل یمن، عمان، حضرموت

۲- مناطق شمالی

۳- مناطق مرکزی

در مناطق جنوبی، اعراب قحطانی حکومت هایی چون معین، حضرموت، قبتان و غیره را تشکیل دادند. هر چند در این بخش از عربستان نیز همچنان جامعه، ساختار قبیله ای خود را حفظ کرد.

در پی قدرت یافتن و تنازع برخی قبایل به طور متناوب قدرت دست به دست می گشت، با این حال به دلیل حاکمیت ساختار قبیله ای نظام سیاسی از مرز پاتریارکالیسم (بر مبنای تقسیم بندی و بر نوعی از سلطه و اقتدار مبتنی بر سنت است که اقتدار به یکی از برگزیدگان قوم تفویض می شود) فراتر نرفت و شکل گیری شهرهای بزرگ به دلیل حفظ بافت و ساختار قبیله ای نیز تأثیری در گذار از این مرحله نداشت. (ولوی، ۱۳۸۰، ۹۸-۹۷)

قبایل جنوبی عربستان در اتحاد با یکدیگر محفد را تشکیل می دادند و از تشکیل چند محفد یک مخالف به وجود می آمد. امیر محفد شیخ الشیوخ قبایل بود و در قلعه ای که معمولاً نام او را می گرفت اقامت داشت؛ اسامی چون ذوالاذعار، ذوریاس، ذوشرح و غیره از این دست می باشد. به امیر و حاکم مخالف، قیل گفته می شد. قیل الاقیال رئیس شعبی بود که از اتحاد مخالف ها به

وجود آمده بود.

در بررسی ساختار سیاسی حاکم بر یمن پیش از ظهور اسلام، توجه به این نکته ضروری است که این منطقه نیز هیچگاه نتوانست به تمرکزی از نوع اقتدار سیاسی دست یابد. اقتدار قبيله ای نهایت تمرکز سیاسی بود. از جمله ویژگی های ساختار سیاسی جنوب، دست به دست گشتن قدرت سیاسی و نیز حضور قدرت های بیگانه در منطقه بود. حضور مقتدرانه ی حکومت های مصر، حبشه و ایران در مقاطعی از تاریخ یمن، نقش تعیین کننده در شکل گیری فرهنگ سیاسی حاکم بر این منطقه داشت که در جای خود بدان پرداخته می شود. (همان)

در آستانه ی ظهور اسلام در نواحی مختلف یمن کشمکش های مذهبی میان یهودیان و مسیحیان، تغییراتی در وضع سیاسی پدید آورد. ذونواس پادشاه وقت دولت حمیریان یمن که آیین یهود داشت به آزار مسیحیان پرداخت، که در نتیجه با توسل مسیحیان به امپراتور مسیحی روم، وی پادشاه حبشه را به فرماندهی اریاط به آنجا گسیل کرد. این امر مقدمه ی از میان رفتن قدرت حمیریان یمن شد، متعاقب آن دولت ساسانی نیز به اعمال نفوذ در آن منطقه پرداخت.

مناطق شمالی شبه جزیره، به دلیل همسایگی با تمدن های بزرگ آن زمان و واقع شدن در مسیر لشکرکشی های نظامی قدرت های بزرگ و نیز کاروان های تجارتي آنان موقعیتی استراتژیک یافته بود، و در معاملات سیاسی دول بزرگ آن زمان (ایران و روم) جایگاه ویژه ای داشت. ایران و روم با ایجاد مناطق نفوذی و تشکیل حکومت های دست نشانده به تأمین منافع خود می پرداختند. در آستانه ظهور اسلام مناطق شمالی به سه حوزه نفوذ تقسیم شد. لخمیان، کندیان و غسانیان که از قحطانیان مهاجر بودند. لخمیان در حیره، غسانیان در بصری، و کندیان در نجد و دومه الجندل حکومت داشتند. لخمیان مطیع و دست نشانده دولت مرکزی ایران بودند، غسانیان تابع سیاست های امپراتوری روم به شمار می آمدند، و کندیان نیز به عنوان دست نشاندهگان حمیریان یمن حضور داشتند. سالها درگیری مداوم میان ایران و روم و در نتیجه میان مناطق تحت نفوذ آنان منجر به ضعف غسانیان و لخمیان شده بود، کندیان نیز در پی برقراری رابطه با ایرانیان و برخورد دوگانه قباد و انوشیروان با آنان دچار ضعف و سستی بودند. (شوقی ضیف، ۱۴۲۰، ۴۸ به بعد؛ برو، ۱۹۸، ۱۴۴) کندیان مدتی توسط قباد پادشاه ساسانی به حکومت

حیره منصوب شدند، اما با قدرت گرفتن دوباره حیریان در زمان انوشیروان سران کندی از سوی منذر قتل عام شدند؛ و قدرتشان افول کرد. در آستانه ی ظهور اسلام، هر سه این حکومت های دست نشانده توسط امپراتوری های روم و ساسانی برچیده شده بود، و در این مناطق صرفاً قبایل پراکنده با مرده ریگ قدرت گذشته ایام را سپری می کردند.

نظام سیاسی اعراب مناطق شمالی به رغم تشریفات عاریت گرفته از دربارهای ایران و روم بر پایه ساختار نظام قبیله ای بود. هر چند قبیله سالاری در این منطقه وابسته به قدرت های بزرگ زمان بود و اراده سیاسی حکومت های بزرگ همسایه در تعیین شیخ قبیله نقش داشت. به عبارت روشن پاتریارکالیسم شمالی، پاتریارکالیسم وابسته است که به لحاظ محتوایی ریشه در سنت های عربی دارد، اما به جهت شکل از ایران و روم تأثیر پذیرفته است. (برو، ۱۹۸۸، ۱۲۳ به بعد؛ ولوی، ۱۳۸۰، ۱۰۲)

مطالعات تاریخ اسلام

۸۳

مناطق مرکزی شبه جزیره عربی: در برگیرنده مناطقی چون تهامه، حجاز و بخش هایی از بیابان های نجد است. در این منطقه سه شهر بزرگ مکه، یثرب و طائف قرار داشت. مکه به دلیل دارا بودن موقعیت مذهبی، طائف به دلیل دارا بودن نخلستان و تاکستان، و مدینه نیز به دلیل وجود محصولات کشاورزی دارای اهمیت بودند؛ ضمن آن که مکه و یثرب در مسیر کاروانهای تجارتي قرار داشتند.

لازم به ذکر است شهر به عنوان مرکز تجمع فیزیکی قبایل به حساب می آمد و فاقد الزامات شهرنشینی بود. هر قبیله دارای ساختار سیاسی و اجتماعی مخصوص خود بود. لذا قبیله با دارا بودن اقتدار، مناسبات اجتماعی خود را اجرامی کرد.

مناطق مرکزی عربستان با مرکزیت سه شهر مذکور به صورت قبیله ای آن هم از نوع بدوی آن اداره می شد. در منابع تاریخی اشاره شده که قصی بن کلاب توانست با متحد کردن قبایل قریش: کنانه و قضاعه بر خزاعیان پیروز شود و پس از آن با تغییراتی در موقعیت قبایل فاتح (اسکان آنها در داخل شهر) سلطه و غلبه قریش را بر دیگر طوایف و قبایل تثبیت نماید، و برای آنان سازمان و تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی ایجاد کند. (طبری، ۱۳۸۲، ج ۲، ۲۶۰؛ آزرقي، ۱۳۸۶، ۸۸؛ ابن هشام، ۱۴۱۲، ج ۱، ۱۲۵). لذا می توان گفت: مکه در زمان قصی نوعی

ساختار سیاسی پاتریارکال را تجربه کرد. هر چند پس از مرگ قصی و اختلاف افتادن میان قبایل، مجدداً شیوه‌ی سیدسالاری (جنتو کراسی: نوعی شیوه اعمال قدرت سنتی بر مبنای تقسیم بندی ویر) حاکم شد. به عبارتی شیوه پیشرفته‌تر شیخ الشیوخی که در نواحی دیگر عربستان (مناطق جنوبی و شمالی) رایج بود تنها در دوره‌ی قصی امکان بروز و ظهور یافت، و پس از مرگ او مجدداً مناصب میان تیره‌ها و طوایف قریش تقسیم گردید. (ولوی، ۱۳۸۰، ۱۰۵-۱۰۲).

در نتیجه در آستانه ظهور اسلام هیچ دولت متمرکز و قدرتمند عربی در سرتاسر نواحی شبه جزیره عربستان وجود نداشت^۱. در سرتاسر شبه جزیره قبایل پراکنده صرفاً تحت ریاست «شیخ» قبیله‌ی خود عمل می‌کردند، و تنها عامل پیوند قبایل پیمان‌های منعقد شده میان قبایل بود. حتی در نقاطی نیز که به صورت شهر^۲ در آمده بود این قواعد حاکم بود و هر قبیله در گوش‌ای از شهر و صرفاً در چهارچوب قواعد قبیله‌ای خود عمل می‌کرد. پیامبر (ص) در شرایطی از دنیا رفت که تقریباً تمام نواحی شبه جزیره، اسلام را به عنوان آیین خود پذیرفته بودند. رواج کامل دین اسلام در شبه جزیره از چند منظر قابل تأمل است. نخست آن که به تعبیر خود قرآن بسیاری از اسلام آوردگان هنوز ایمان نیاورده بودند (قرآن کریم، حجرات، ۱۴). در نظر داشته باشیم که افراد و قبایل تحت تأثیر عواملی چند اسلام را پذیرفتند. گذشته از تعداد معدودی که اسلام را بر پایه وحی و معرفت درک کرده و پذیرا شدند، اسلام آوردن بسیاری دیگر به دلایلی چون تعصبات قومی و قبیله‌ای صورت گرفت. قبایلی چون اوس و خزرج در پذیرش اسلام به دنبال وحدت و حل اختلافات قبیله‌ای بودند، و بسیاری نیز از سر اضطرار ناچار به پذیرش اسلام شدند. (برای تفصیل بیشتر بنگرید: شوقی أبوخلیل، ۱۴۲۰، ۹ به بعد؛ کریر، ۱۴۲۷، ۸۲-۸۱). در زمان رحلت پیامبر (ص) پیروان دین یهود به طور کامل سرکوب شده بودند و دیگر خطری از ناحیه یهودیان^۳

۱- به جز در یمن که دولتی دست نشانده با مرکزیت صنعاء وجود داشت.

۲- یثرب، مکه و طائف تنها صورت و فرم یکجانشینی زندگی قبایل بود که در یک محل مشخص سکونت داشتند و در پی چراگاه و آب هر فصل از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ نمی‌کردند هر چند در آنها نیز سازمان اداری و قانون مکتوب که مبنای پیوند افراد با یکدیگر باشد وجود نداشت، تنها در مکه شورا‌ی دار الندوه در مواقع مورد نیاز برای هم‌اندیشی تشکیل می‌گشت.

۳- یهودیان مدینه طی چند سالی که از حضور پیامبر در مدینه می‌گذشت به رغم پیمان اولیه‌ای که به عنوان ساکنان مدینه با پیامبر بسته بودند، و به وسایل مختلف بغض، کینه و حد خود در انسبت به پیامبر و مسلمانان ابراز می‌کردند و همواره اسباب دغدغه‌ی خاطر پیامبر را فراهم می‌ساختند. بی دلیل نیست که پیامبر پس از عهدشکنی یهودیان با صلابت کامل با آنان برخورد کرد (تبعید و کوچاندن یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر و در مورد یهودیان بنی قریظه: کشتن مردان و اسارت زنان و کودکان). شاید از همین روست که می‌توان گفت پس از سرکوب یهودیان اسلام از حالت تدافعی خارج شد و از این زمان شکلی تهاجمی به خود گرفت و همین تغییر موضع خود سبب گسترش اسلام گردید (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به صادقی، ۱۳۷۹، ۷ به بعد).

مسلمانان را تهدید نمی کرد، نیز در سال نهم هجری با حضور نمایندگان مسیحیان نجران و اعلام اطاعت سیاسی از مسلمانان؛ پیروان این دین (که پیش از این نیز خطری برای اسلام دربرداشت) تحت کنترل مسلمانان درآمدند. (آیتی، ۱۳۶۹، ۶۸۲).

موضع اشراف قریش در قبال آیین اسلام

همان گونه که می دانیم قریش قوی ترین قبیله ی ساکن در مکه و بعضاً در حجاز به شمار می رفت. اشراف قریش با بهره مندی از چند امتیاز (ثروت بیشتر در قبال سایر قبایل ساکن مکه که ناشی از تجارت پیشگی آنان بود و نیز بهره مندی از موقعیت اجتماعی) نقش مهمی در شکل دهی به مخالفت اعراب پیرامونی خود در قبال اسلام داشتند. مواضع قریش در قبال مسلمانان را در چند مرحله می توان مورد بررسی قرار داد. نخست از آغاز دعوت پیامبر تا فتح مکه، از فتح مکه تا زمان مرگ پیامبر و پس از مرگ پیامبر (ص).

ذکر این نکته نیز ضروری است گرچه خود پیامبر و نیز تعدادی از کسانی که در همان سالهای اولیه دعوت به پیامبر پیوستند از قریش و تیره های مختلف آن بودند (چون ابوبکر و عمرو...)، با این همه این امر مانع از حملات و توطئه های قریش علیه پیامبر نشد. موضع پیامبر مبنی بر یکسان بودن همگان (اعم از مرد و زن، سیاه و سفید، فقیر و غنی، برده و آزاد و...) در پیشگاه خداوند، و نیز نفی بتان (که موجب تفاخر قریش بود) بر آنان سخت گران می آمد؛ لذا شدیدترین مواضع را در قبال دعوت پیامبر و پیروانش در پیش گرفتند (کمر به قتل او بستند، یارانش را به سختی شکنجه دادند، چندین جنگ خونین را با وی آغاز کردند و دهها مورد دیگر). قریش گسترش دعوت پیامبر را موجب از دست رفتن سالاری خود می پنداشت حال آن که در همان زمان نیز برخی اشخاص دور اندیش قریش که پی به قدرت و اهمیت اسلام برده بودند بر این نکته تأکید می کردند که اگر محمد (ص) بر اعراب پیروز شود پادشاهی و عزت او به منزله عزت و پادشاهی قریش است. از همین رو حتی پیش از فروپاشی مکه تنی چند از مخالفان پیامبر، به مدینه آمدند و اظهار اسلام کردند. ۱

پس از فتح مکه سران قریش به اکراه و اجبار اسلام را پذیرفتند. شیوه ی پیامبر مبنی بر عدم سخت گیری بدانان و نیز بخشیدن سهم قابل توجهی از غنائم گرفته شده از قبیله هوازن به اشراف

۱- کسانی چون عمرو بن عاص و خالد بن ولید

قریش از جمله ابوسفیان و فرزندانش^۱ و حفظ موقعیت آنان^۲، قریشیان منفعت طلب را آگاه ساخت که منافع کنونی آنان در گرو حمایت از پیامبر و گسترش آیین اسلام است. هم از این روست که می بینیم ابوسفیان - نماد کینه توزی علیه پیامبر - خود در رأس نیرویی به مقابله با تثقیف می پردازد و شخصاً به شکستن بت های آنان اقدام می کند و یا عکرمه بن ابی جهل که فرزند سرسخت ترین دشمن پیامبر بود، به سرداری سپاه اسلام می رسد؛ این افراد پس از پذیرش اسلام (به پشتوانه آیین جدید و با این نگرش که می توانند به این شیوه موقعیت برتر خود را حفظ کنند) در رأس سپاهیان مسلمان به میان قبایل مخالف می رفتند و آنان را به انقیاد می خواندند و از آنان زکات طلب می کردند و در صورت مخالفت و جنگ چه بسا آنان را به اسارت در می آوردند^۳ (آیتی، ۱۳۶۹، ۵۷۳ به بعد).

این موقعیت جدید - که پیشتر حتی خواب آن را هم نمی دیدند - آن قدر برای قریش اهمیت داشت که حتی پس از مرگ پیامبر زمزمه هایی مبنی بر ارتداد و بازگشت به شرایط پیشین که در میانشان ایجاد شده بود را در نطفه خفه کردند.^۴ از همین روست که می بینیم سایر هم پیمانان قریش نیز به تبعیت، از قریش (شاید به دلیل وابستگی اقتصادی به آنها؛ مثلاً روابط طائف با مکه مبنی بر عرضه محصولات کشاورزی به مکه و داد و ستد تجارتنی با آنان می بود) و به رغم میل درونی بر اسلام باقی ماندند.^۵ در نتیجه شاهد این امر هستیم که پس از مرگ پیامبر تحولاتی که در شبه جزیره اتفاق افتاد به دلیل درک اعراب از موقعیت تازه خودشان بود. چنان که در ادامه خاطر نشان می گردد اعراب به دلیل تلقی قومی از اسلام، این آیین را آیین قریشی می شمردند. لذا در حجاز که به نوعی در ارتباط با قریش بودند، امر ارتداد اتفاق نیفتاد و ما در سایر نقاط شبه جزیره شاهد بروز جریان متنیان و یا ارتداد هستیم (بیضون، ۱۴۰۳، ۱۳۴ - ۱۳۳).

مروری بر وضعیت سیاسی جامعه عربستان در آستانه رحلت پیامبر (ص) و بحران جانشینی

نظام های سیاسی منبعث از سنت تنها به دو شیوه امکان تغییر و یا تحول می یابند. نخست

۱- در قرآن از آن با تعبیر مؤلفه القلوب یاد شده است.

۲- پیامبر خانه ابوسفیان را محل امنی اعلام کرد که هر کس به آن پناه برد در امان خواهد بود.

۳- از منظر اعرابی که به ناچار اسلام را پذیرفته بودند و از روح تعالیم اسلامی بی خبر؛ این قدرت، قدرت قریش محسوب می شد و نه قدرت اسلام

۴- برای نمونه سهیل بن عمرو - از سران سرسخت مخالف پیامبر - که در زمان انعقاد صلح حدیبیه به عنوان نماینده قریش حاضر به گذاشتن پسوندر سول خدا پس از نام پیامبر در عهدنامه نبود، پس از مرگ پیامبر شمشیر بر کشید و جلوی کعبه ایستاد و با وعده بهره های اسلام برای قریش و مکیان مانع از بازگشت آنان از اسلام شد. ر.ک (ابن اثیر، ۱۳۰۷، ج ۲، ۱۸۷)

۵- عمرو بن عاص می گفت: اگر قریش در سوراخی فرورود اعراب به ناچار دنبال آنها خواهند رفت. (ابن اثیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ۲۱۳)

با تجدید سنتی متروک که به عللی دوباره امکان ظهور می یابد، و دوم از طریق ظهور رهبری کاریزماتیک که اقتدار او فراتر از اقتدار متبلور قبیله است. براین اساس می توان گفت آنچه که در شبه جزیره عربستان و بخصوص در حجاز اتفاق افتاد ظهور رهبری کاریزمایی بود که ریشه‌ی کاریزمای وی به دین باز می گشت. (ولوی، ۱۳۸۰، ۱۱۰)

تلاش وی که مصروف بر هم زدن بنیان های شرک آلود جامعه بود در نهایت به تحول ساختار سیاسی این منطقه از جهان انجامید. تلاش پیامبر به منظور شکستن چارچوب هایی از نوع جاهلی و جایگزین کردن چارچوبی از جنس اعتقاد و ایمان بود. گرچه هدف پیامبر تغییر در اعتقادات دینی جامعه بود اما در پی آن توانست ساختارهای سیاسی جامعه را هم دگرگون سازد. رهبری کاریزمایی پیامبر تفاوتی عمده با دیگر رهبران کاریزمایی جهان داشت، برخلاف دیگران حکومتی که وی پایه گذاری کرد؛ امتداد یافت.

در بعثت پیامبر اکرم (ص) نقطه آغاز جدال میان نظام مذهبی پولی تئستی (یا هنو تئستی) مبتنی بر پاتریارکالیسم سیاسی که مشروعیت خود را از سنت می گیرد با نظام مذهبی مونو تئستی مبتنی بر تئوکراسی سیاسی است که مشروعیت خود را از دین اخذ می کند. (همان، ۱۱۱)

در واپسین سال های حیات پیامبر (ص) دو رویداد مهم (صلح حدیبیه و فتح مکه) به وقوع پیوست که نقش مهمی در شکل گیری شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه عربی آن روز داشت. صلح حدیبیه^۱ گرچه به ظاهر حکایت از ضعف مسلمانان می کرد اما به واقع طلیعه ی پیروزی های بعدی مسلمانان بود به گونه ای که پس از فتح مکه و شکسته شدن بت های درون کعبه این حقیقت آشکار شد که دیگر مجالی برای ایستادن در برابر آیین تازه نیست. از این به بعد است که شاهد ورود دسته دسته نمایندگان و سران قبایل نقاط مختلف شبه جزیره از جمله یمن،

۱ - در اواخر سال ششم هجری پیامبر و یارانش برای انجام عمره عازم مکه شدند اما بروز رویدادهایی سبب گردید تا در نهایت پیمانی با قریش منعقد کردند که بر اساس آن مسلمانان آن سال از ورود به مکه منع شدند. از دیگر مفاد آن آتش بس ده ساله میان مسلمانان و قریش بود و این که مسلمانان ملزم به بازگرداندن تازه مسلمانانی می شدند که بدون اجازه مولایشان اسلام می آوردند. همچنین هم پیمانی قبایل با مسلمانان و یا قریش مجاز اعلام شد و این که پیوستن به پیمان هر کدام، لزوم یاری کردن هم پیمان را ایجاد می کرد. بعد از آن خزاعه با رسول خدا (ص) و بنی بکر با قریش هم پیمان شدند. فتح مکه در سال هشتم هجری روی داد و پیامبر در این فاصله توانست بی نگرانی از حمله قریش به اقدامات مهمی چون دعوت سران و قبایل به اسلام بپردازد و همچنین یهود نیز که تا این زمان با بهانه جویی و کار شکنی در امور مسلمانان اختلال ایجاد می کردند، پاسخی در خور یافتند. در سال هشتم هجری حمله قبیله بنی بکر هم پیمان قریش بر بنی خزاعه که هم پیمان مسلمانان محسوب می شدند فرصت لازم برای یکسره کردن کار مشرکان قریش را فراهم ساختند به خوبی روشن است همه این پیروزیها دستاورد صلح حدیبیه بود که به رغم طعن قریش، در قرآن فتح الفتح نامیده شد.

حضر موت، بحرین، غطفان و غیره به مدینه جهت اظهار اسلام می‌باشیم^۱. لذا عملاً پیامبر (ص) در شرایطی از دنیا رفتند که توانسته بودند حاکمیت حکومت اسلامی را، در جلوه‌ی عالی‌ترین شکل رهبری (کاریزماتیک) بر بخش عمده شبه جزیره تحقق بخشند.

پس از رحلت پیامبر (ص) ابوبکر توانست با استفاده از سنت قبیله‌ای عرب و با کمترین هزینه به جایگاه پیامبر دست یابد. می‌دانیم که در سنت قبیله‌ای عرب (با تأکید بر منطقه حجاز) رئیس قبیله به دلایل دارا بودن صفاتی چون سن، ثروت و قدرت و دیگر عواملی چون شجاعت، بخشندگی و غیره به طور طبیعی و بدون این‌که انتخابی صورت بگیرد محق می‌گردید، یعنی تحقق مجموعه‌ای از خصایص و ویژگی‌ها موجب ریاست او می‌شد. نکته‌ی دیگر آن‌که در این منطقه میان رهبری سیاسی و دینی قبیله اختلاف وجود داشت، یعنی رهبر سیاسی لزوماً رهبر دینی نبود^۲. ابوبکر با کاربرد لفظ خلافت برجسته‌ی سیاسی جانشینی پیامبر تأکید کرد. (بارتولد، ۱۳۷۷، ۱۱؛ لمبتون، ۱۳۷۴، ۵۶-۵۵).

ذهن عربی گرایش به مسن‌ترین فرد قبیله به عنوان عاقل‌ترین فرد داشت. شیعیان در استدلال بر لزوم جانشینی علی (ع) بر مسائلی چون شایستگی وی به دلیل سبقت در اسلام، آگاهی و عصمت و غیره استدلال می‌کردند که در نهایت امر منطبق بر شرایط لازم جهت احراز رهبری و جانشینی دینی بود. حال آنکه برای احراز جانشینی ابوبکر به کبر سن او استناد شد که منطبق با سنن جامعه‌ی عربی بود.

خلافت ابوبکر با اعتراضات جدی دو دسته از مخالفان همراه بود، طرفداران علی (ع) و هواخواهان سعد بن عباد. با این حال «خلیفه» با بهره‌برداری به موقع از پیش‌آمد غائله ارتداد در نواحی مختلف شبه جزیره مخالفان را ناچار به سکوت ساخت. مخالفان و در رأس آنان امام علی (ع) در قبال خطری که تمامیت جامعه نوپای اسلامی را تهدید می‌کرد سکوت کردند و این امکان را فراهم ساختند تا ابوبکر با فراغ‌بال به خاموش کردن شعله‌های ویرانگر تمرد قبایل مرتد بپردازد.

ابوبکر با تعمیم اطلاق واژه مرتد به کلیه‌ی مخالفان اعم از کسانی که ادعای نبوت کرده

۱- مورخان سال نهم هجری را به این مناسبت «عام الوفود» نامیده‌اند.

۲- برخلاف جنوب عربستان که رهبری سیاسی و دینی عموماً توأم با هم بود.

و رسماً از اسلام برگشته بودند و یا آنان که به رغم باقی ماندن بر اسلام خواهان عدم ارسال وجوه زکات به مدینه شده بودند، جبهه‌ی گسترده‌ای را گشود که کلیه‌ی مخالفان سیطره قریش را در برمی گرفت؛ و با بهره‌برداری از این امر با خشونت به سرکوب آنان پرداخت. برخورد تند وقاطع ابوبکر در این جریان علاوه بر تثبیت حکومتش به بازگرداندن اطاعت متمردان از حکومت مرکزی مدینه انجامید (بیضون، ۱۴۰۳، ۱۳۳ به بعد؛ اوچ اوک، ۱۳۶۴، ۴۲؛ العلوی، ۱۹۹۵؛ ۶۲؛ کریر، ۱۴۲۷، ۱۲۱ - ۱۲۰).

اندکی پیش از رحلت پیامبر نشانه‌های ارتداد در شبه جزیره با ادعای نبوت عیله بن کعب عنسی (معروف به اسود عنسی) در یمن آغاز شد. عنس تیره‌ای از قبیله مذحج به شمار می‌رفت. پس از حجه الوداع خیر بیماری پیامبر از سوی زائران همراه او در تمام نقاط شبه جزیره منتشر شد.

مطالعات تاریخ اسلام

۸۹

مخالفان با بهره‌برداری از این خبر طغیان خود را آشکار کردند. اسود با حمایت قوم عنس و جمعی از قبیله مذحج به نجران تاخت و نمایندگان پیامبر، عمر بن خرم و خالد بن سعید را از آنجا بیرون کرد. هم‌زمان نیز قیس بن عبدیغوث بن مکشوح نیز بر فروه بن مسیک فرماندار مراد^۱ شورید و زمام امور را به دست گرفت و در مدت کوتاهی نواحی نجران، حضرموت تا طائف، بحرین و احساء تا عدن و مناطق ساحلی را تصرف کرد. پیامبر با نامه نگاشتن به برخی اشخاص صاحب نفوذ و مسلمانان یمن اعم از ایرانیان و اعراب خواستار دفع فتنه‌ی اسود به دست آنان شد. مخالفان در اقدامی هماهنگ پس از چهار ماه که از شورش اسود می‌گذشت شبانه بر او یورش بردند و او را کشتند. بدین‌گونه هم‌زمان با مرگ پیامبر، اسود نیز کشته شد. (طبری، ۱۳۸۲، ج ۳، ۲۴۰ - ۲۲۸؛ شوقی ابوخلیل، ۱۴۲۰، ۱۳۸ به بعد؛ ابن اثیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ۲۰۴ - ۲۰۱).

پس از دفع غائله اسود عنسی نامه ابوبکر به سران یمن مبنی بر دادن سالاری به فیروزدرآن منطقه موجب برانگیخته شدن کسانی چون قیس بن عبدیغوث گردید. قیس پس از گردآوری نیرو از لشکریان پراکنده شده‌ی اسود بر صنعا حمله برد و پس از تسلط بر آن

۱- به نوشته بلاذری نام او قیس بن هییره مکشوح مرادی بود و به همراه فروه از طرف پیامبر مأمور مقابله با اسود بود اما چون خبر مرگ پیامبر را شنید به اسود پیوست. [بنگرید به بلاذری، ۱۹۵۶، م ۱۵۳-۱۵۴-۱۲۶-۱۲۷]

منطقه ایرانیان مقیم آنجا را از شهر خارج ساخت لیکن در جنگی با فیروز شکست خورد و به دست مهاجرین امیه که در رأس سپاهی به سمت نجران می رفت دستگیر و به مدینه نزد ابوبکر فرستاده شد. (ابن اثیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ۲۳۲ - ۲۳۱؛ طبری، ۱۳۸۲، ج ۳، ۳۱۹ - ۳۱۸).
قبیله کنده در سال دهم هجری با فرستادن اشعث بن قیس رئیس قبیله شان به مدینه اظهار اسلام کردند و پیامبر زیاد بن لبید انصاری را به عنوان والی آن ها منصوب کرد. (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۱، ۳۲۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۳۹ - ۱۳۸ و ۲۳۳). زیاد پس از مرگ پیامبر در پست خود ابقاء شد، و از سوی ابوبکر مأمور گرفتن بیعت از حضرموت و کنده و نیز جمع آوری زکات آنان گردید.

بر اساس روایات نقل شده اشعث بن قیس از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، و این امر منجر به اختلاف در میان کندیان شد. برخی بردین اسلام باقی ماندند، نماز بر پا داشتند و زکات خود را پرداخت کردند، و گروهی از پرداخت زکات خودداری نمودند. (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۲، ۲۳۵ - ۲۳۴) بنابراین روایت برخی منابع، مخالفت اشعث نه با اسلام که بر سر تبعیت از قبیله بنی تیم بود. گویا اشعث گفته بود که جز به جانشینی فردی از قبیله بنی هاشم رضایت نمی دهد، و اگر قرار باشد جانشینی پیامبر از قبیله بنی هاشم خارج شود هیچ کس بدان منصب سزاوارتر از ما نیست؛ که پدران ما مالک زمین بودند پیش از آنکه در جهان قریشی باشد. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۶۶، ۳۵؛ واقدی، ۱۹۹۰، م ۱۷۶ - ۱۷۱).

در درگیری میان اشعث بن قیس و زیاد بن لبید عامل ابوبکر، زیاد شکست خورد. به خواست او ابوبکر عکرمه بن ابی جهل را به یاریش فرستاد.
اشعث در جنگ از عکرمه شکست خورد، و عکرمه او را دستگیر نمود و به مدینه فرستاد. در مدینه اشعث توبه کرد و در کمال ناباوری بخشیده شد. (واقدی، ۱۹۹۰، م ۱۷۸ به بعد؛ ابن اعثم، ۱۳۶۶، ۴۶ - ۳۳).

طلیحه از افراد قبیله ی اسد، یکی از قبایل بزرگ و مهم عرب ساکن در نجد عربستان بود. روابط سران قبیله اسد با دولت ساسانی برخی مورخان را به این نتیجه رسانده که قیام طلیحه به تحریک ساسانیان بوده است. (الدجانی، ۱۴۱۷، ۸۵). او از جمله کسانی بود

که پس از مشاهده‌ی هیمنه پیامبر بر سر تاسر شبه جزیره، به مدینه آمد و اسلام آورد. (ابن اثیر، ۱۴۰۷، ج ۳، ۹۵) پس از شنیدن خبر بیماری پیامبر طلیحه ادعای نبوت کرد. از سوی پیامبر سپاهی به سرکردگی ضرار بن الازور، به جنگ او رفت اما پس از نبردی بی سرانجام و نیز درگذشت پیامبر، ضرار به مدینه بازگشت. نفوذ طلیحه با پیوستن قبایل دیگری به او بیشتر شد. پیش از این قبایل غطفان، عبس و ذبیان نمایندگانی به مدینه فرستادند و پیشنهاد کردند نماز بخوانند، اما از پرداخت زکات معاف باشند. لیکن ابوبکر نپذیرفت، و تهدید کرد حتی اگر عقالی را که به پیامبری پرداختند، نپردازند با آنها خواهد جنگید.^۱ شورشیان پس از آگاهی از مواضع «خلافت» به مدینه هجوم بردند و پس از نبردهایی در محلی به نام ذی قصه شکست سختی از مسلمانان خوردند که در تاریخ به «یوم ذی قصه» معروف گردید.

مطالعات تاریخ اسلام

۹۱

قبایل مذکور پس از این واقعه به طلیحه پیوستند. قبایل جدیله و طی نیز علی رغم شیخ خود عدی بن حاتم که بردین اسلام باقی مانده بود، به طلیحه پیوستند. به دلیل بالا گرفتن غائله آنان، ابوبکر خالد بن ولید را به مقابله‌ی مرتدان فرستاد. نبرد نهایی خالد با آنان در ناحیه بزاخه روی داد که در نهایت به شکست سپاه طلیحه انجامید؛ و طلیحه به شام گریخت. (طبری ۱۳۸۲، ج ۳، ۲۶۱ - ۲۴۲).

ابوبکر سپس به سرکوب قبایل کمک کننده به طلیحه از جمله قبیله بنی عامر پرداخت. خالد در جنگ با آنان، افرادی را گوش و بینی برید، برخی را در آتش انداخت، گروهی را سنگسار نمود و یا از کوه سرنگون کرد و یا در چاه وارونه آویخت. (همان، ۲۶۱ به بعد)

در نبرد جواء قبیله‌ی بنی سلیم سرکوب شد، و به دستور ابوبکر فجاء ایاس بن عبدالله بن عبد سرکرده‌ی شورشیان را در قبرستان بقیع در آتش سوزاندند. (همان، ۲۶۴ - ۲۶۵؛ کلاعی بلانسی، ۱۳۴ - ۱۲۸). در نبردی در منطقه ظفر، خالد گریختگان قبایل غطفان، طی، سلیم، هوازن و غیره را سرکوب کرد و ام زمل رهبر آنان را که از قبیله فزاره بود به قتل

۱- ابوبکر درخواست بزرگان مدینه را برای وساطت رد کرد. آنان از ابوبکر خواستند چون آنها تازه مسلمان هستند و ایمانشان محکم نیست از زکاتشان درگذرد تا ایمانشان مستحکم گردد. آنگاه با رضایت زکات خود را بپردازند. عمر به روایتی از پیامبر استناد کرد که فرموده بود «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا منی دماهم و اموالهم». اما ابوبکر بار دسختن عمر به روایت دیگری از پیامبر استناد کرد مبنی بر این که: «امرت اقاتل الناس علی ثلاث: شهاده ان لا اله الا الله و اقام الصلوٰة و ایتاء الزکات»

رساند؛ و بدین گونه تمام نواحی میانی و غربی نجد عربستان را تحت انقیاد در آورد. مسیلمه در سال دهم هجری پس از مرگ هوزه حاکم یمامه ادعای نبوت کرد. او در زمره افراد قبیله بنی حنیفه بود. افراد این قبیله در سال نهم هجری تابع اسلام شده بودند. پیشتر از این پیامبر در سال هفتم هجری در نامه ای به هوزه بن علی حنیفی حاکم یمامه او را به اسلام خوانده بود، او نیز در جواب خواستار جانشینی پیامبر بعد از او شده بود تا ایمان بیاورد.

مشخص نیست که آیا مسیلمه پس از مرگ هوزه جانشین او شده بود یا نه! به هر حال او خطاب به قبایل بنی حنیفه گفت: چرا باید قریش در پیامبری از شما جلو تر باشد؟ در حالی که شما از نظر جمعیت و وسعت سرزمین بر آنها برتری دارید. سپس ادعا کرد محمد او را در پیامبری شریک خود قرار داده است و جبرئیل نیز بر او نازل می شود (بلاذری، ۱۹۵۶، ۱۴۴). لازم به ذکر است مسیلمه از حمایت همه افراد قبیله خود بهره مند نبود، و پیوستن تعدادی از بزرگان قبیله بنی حنیفه و نیروهایش به خالد بن ولید؛ در نهایت موجب شکست مسیلمه شد. (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۷، ۹۱؛ واقدی، ۱۹۹۰، ۱۱۷-۱۱۶). در جنگ سختی که میان سپاهیان مسیلمه و نیروهای خالد در گرفت (در محل حدیقه الرحمان یا حدیقه الموت) تعداد زیادی از نیروهای دو طرف از جمله خود مسیلمه کشته شدند. (طبری، ۱۳۸۲، ج ۳، ۲۹۰)

سجاح دختر حارث بن عقیفان بن سوید بود که نسب پدرش به قبیله بنی تمیم و به لحاظ نسب مادری به قبیله بنی تغلب می رسید. (بلاذری، ۱۹۵۶، ۱۱۸؛ ابن خلدون، ۱۹۸۴، ۴۳۸)

سجاح پیش از ادعای نبوت، کاهنی با نفوذ بود. پس از مرگ پیامبر از بحرین به نجد آمد و ادعای نبوت کرد.

ابتدا هذیل بن عمران، سالار بنی تغلب به او گروید؛ و سپس رؤسای قبایل نمر، زیاد، شیبان و بنی تمیم به او گرویدند. هر چند باید توجه داشت که میان قبایل بر سردادن زکات یا ندادن آن اختلاف نظر وجود داشت برخی طوایف بنی تمیم بر اسلام خود باقی مانده بودند، و برخی دیگر نه. سجاح به پیشنهاد مالک بن نویره قبل از حمله به مدینه تصمیم به جنگ با قبایل مسلمان بنی تمیم گرفت. پس از آن قصد حمله به یمامه و جنگ با مسیلمه را کرد که

در نهایت مسیلمه با تعهد پرداخت نیمی از محصول یمامه مانع از بروز جنگ شد.^۱ (همان؛ طبری، ۱۳۸۲، ۲۶۷ به بعد).

مالک از سوی پیامبر مأمور جمع آوری زکات قبیله بنی حنظله بود. پس از مرگ پیامبر مالک از پرداخت زکات به ابوبکر خودداری کرد و اموال جمع آوری شده را میان قبیله بنی حنظله تقسیم نمود، و خطاب به آنان گفت: همانطور که می دانید پیامبر مرا مأمور جمع آوری زکات شما کرده بود، و اکنون او در گذشته است. و به نظر من چون این اموال شماست خودتان به آنها سزاوار ترید؛ و اگر کسی به جانشینی محمد انتخاب شد ما خواهیم گفت که دین تنها دین محمد است. (واقدی، ۱۹۹۰، ۱۰۵-۱۰۴؛ بلاذری، ۱۹۵۶، ۱۱۷). مالک پس از دعوی نبوت سجاح به او پیوست و در کنار او به جنگ پرداخت اما پس از رفتن سجاح به سوی مسیلمه و دریافت خبر پیروزی خالد بر طلیحه او و سایر سران بنی تمیم از همراهی با سجاح پشیمان گردیدند، و در نهایت پس از پراکنده کردن لشکریان خود، به همراه تعدادی از بزرگان قبیله اش تسلیم خالد شدند. به رغم اظهار آنان به اسلام، خالد مالک بن نویره را کشت و بلافاصله با همسر او هم بسترشد. (یعقوبی، ۱۳۶۲، ۱۰؛ بلاذری، ۱۹۵۶، م، ۱۱۷).

پس از مرگ پیامبر، لقیط بن مالک ازادی با مردم شهر دباء از اسلام برگشتند و فرزندان جلندی حاکم عمان را از شهر بیرون کردند. ابوبکر با فرستادن عکرمه بن ابی جهل در نهایت به شورش مردم دباء پایان داد. (طبری، ۱۳۸۲، ج ۳، ۳۱۵-۳۱۴؛ ابن اعثم، ۱۳۶۶، ۴۲-۴۱).

در سال هفتم هجری پیامبر طی نامه ای به منذر بن ساوی حاکم ناحیه بحرین او را به اسلام دعوت کرد، که او نیز پذیرفت. زرتشتیان، نصارا و یهودیان در ناحیه هجر نیز بر دین خود ماندند و جزیه پرداختند. بحرین محل سکونت دو تیره ی بکر بن وائل و عبدالقیس از قبیله ی ربیعہ بود. پس از مرگ پیامبر تیره ی بکر بن وائل به سرکردگی مطعم بن ضبیعه از دین اسلام برگشتند، و خواستند تا حکومت بحرین را به منذر بن نعمان برگردانند و

۱- اقوال مختلفی درباره پایان کار سجاح وجود دارد بنابه نقل برخی سجاح با مسیلمه ازدواج کرد و تا زمان مرگ مسیلمه پیش او ماند و به نقلی دیگر سجاح اسلام آورد و به بصره رفت و تا زمان معاویه زنده بود. بنگرید: بلاذری، ۱۹۵۶، ۱۱۸.

پادشاهی خاندان آنها را تجدید کند؛ چرا که آنان را از ابوبکر شایسته ترمی دانستند. سپس به قبیله ی عبدالقیس هجوم بردند، و آنان را در قلعه ی جواتا محاصره کردند. ابوبکر با فرستادن دو هزار سپاهی به یاری عبدالقیس، ترمذ قبیله بکربن وائل را درهم شکست. (بلاذری، ۱۹۵۶، ۱۰۳-۱۰۱؛ طبری، ۱۳۸۲، کلاعی بلانسی، ۱۴۶-۱۳۵).

نتیجه گیری

نظریه پردازان علوم سیاسی پایه های اساسی هر حکومت را وجه ایدئولوژیک، وجه عمومی، و وجه خصوصی (چهره اقتصادی) و وجه اجبار ذکر می کنند (بشیریه، ۱۳۸۲، ۱۱۷). وجه ایدئولوژیک از منظر مشروعیت یک حکومت گفته می شود و در حکومت اسلامی که پیامبران را تأسیس کرده بود این وجه با انتساب پیامبر به خداوند تأمین می شد. شماری از اعراب شبه جزیره بر این اساس پیرو حکومت اسلامی پیامبر بودند، و آنان نیز که باور قلبی به این امر نداشتند، بر مبنای وجه اجبار که مبتنی بر استفاده از قدرت نظامی و قهری است بر اطاعت از حکومت اسلامی گردن نهاده بودند.

در وجه عمومی حکومت، پیامبر توانست موجب ایجاد همبستگی سیاسی در جامعه عربی و حل اختلافات و کشمکش های قبایل گردد. وجه خصوصی یا اقتصادی حکومت، با طراحی سیستم زکات شکل گرفت^۱. لذا از سال نهم هجری «زکات» اجباری اعلام شد. در زمان حیات پیامبر قبایل خود را ملزم به پرداخت زکات (و نیز جزیه برای غیرمسلمانان) می دیدند. پس از فوت پیامبر احساس کردند که این عهد دیگر بر ذمه آنان نیست^۲.

هر چند ابوبکر خود را واجد تمام امتیازات سیاسی پیامبری دانست اما اعراب با توجه به سنت های پیشین قبیله ای چنین چیزی را باور نداشتند. قریشی خواندن دولت جدید، و تلاش برای تعریف جنگ ها بر اساس جنگ یک قبیله با قبیله ی دیگر؛ بدین منظور صورت

۱- برخی بر آنند که با توجه به محدود بودن درآمد منابع کشاورزی یثرب و نیز عدم امکان تجارت برای دولت تازه تأسیس، پیامبر برای تأمین مالی دولت خود دستبرده کاروانهای تجار تی اشراف مکه را در دستور کار خود قرار داد که با این اقدام به چند منظور دست می یافت: سلب امنیت از مخالفان می شد؛ مخارج و احتیاجات پیروان پیامبر تأمین می گردید و با توجه به سرشت عربی که بر پایه خوی غارت قرار داشت شورش و شوق تهاجم در پیروانش عملی می گشت و از سویی همین امر می توانست انگیزه ای برای دیگران در پیوستن به اسلام باشد. لیکن با تسلط کامل پیامبر بر شبه جزیره این سیستم عملاً کاربرد خود را از دست داد (جعفری، ۱۳۸۶، ۷۰ به بعد). به نظر میرسد این تفسیری کاملاً بدبینانه و مغرضانه از غزوات و سربیه های اعزامی پیامبر است.

۲- در سنت عربی، هر پیمانی تا زمانی نافذ بود که طرفین قرارداد در قید حیات بودند و پس از مرگ یک طرف، طرف دیگر الزام و تعهدی بر ماندن بر پیمان قبلی با جانشین او نداشت.

می گرفت. در مقابل ابوبکر که می دانست جایگاه کاریزماتیک پیامبر را ندارد و از سویی با توجه به سنت عربی اصالت قبیله، موقعیت ممتازی نداشت تلاش می کرد تا نشان دهد رهرو راه پیامبر است، و این امر کمی مهم به او در کسب مشروعیت نزد مسلمانان بود. همان طور که پیشتر دیدیم جریان ارتداد در شبه جزیره عربستان در چند صورت متفاوت خود را نشان داد. برخی صرفاً از پرداخت زکات خودداری کردند، دسته ای دیگر رسماً از اسلام بازگشتند و از مدعیان پیامبری - حتی به رغم اعتراف و آگاهی از دروغین بودن آن - پیروی کردند؛ و برخی دیگر با اعتقاد به شأن قبیله ای خود در برابر قریش به جریان مرتدین پیوستند.

در واپسین سال های حیات پیامبر، رسالت ایشان در تغییر «مرز قبیله به مرز عقیده» تحقق یافت؛ و به جای قدرت های پراکنده ی قبیله ای، سیطره دولت مرکزی درهمه جا حکمفرما گشت. این امر واکنش اعرابی را در پی داشت که سال ها به شیوه ی مستقل و آزادانه زیسته بودند و حال می بایست حضور فردی خارج از قبیله را به عنوان عامل زکات و نماز و نماینده دولت مرکزی تحمل می کردند. آنان به طور عینی شاهد این امر بودند که در قبال تسلیم به اسلام و وعده سعادت اخروی، باید اموال خود را برای قریشیان روانه مدینه کنند. برخی از قبایلی که پس از فتح مکه اسلام اختیار کردند و به اجبار به پذیرش اسلام تن داده بودند، اکنون می توانستند خود را از این «قید» رها سازند. به گمان پیروان پیامبران دروغین، قریش در پرتو نبوت محمد (ص) به چنین جایگاهی دست یافته بود. پس آنان نیز می توانستند از همین شیوه برای صعود قبیله ی خود بهره گیرند.

دلایل شکست جریان رده، آن هم در زمانی کوتاه و به رغم گستردگی دامنه ی آن، در چند عامل جستجو می شود: دسته ای که قصد داشتند با دعوی پیامبری رهبری جامعه و قبیله را به دست گیرند، فاقد کاریزمای پیامبر بودند. آنان توجه نداشتند که کاریزمای شخصیت پیامبر ثمره ی سال ها تلاش طولانی و پیگیر پیامبر در امر نبوت و گسترش دین توحید بوده است. به همین جهت هیچ یک از این مدعیان، نتوانستند وحدت نظری ولو در قبیله ی خود ایجاد نمایند. همان گونه که دیدیم برخی از آنان به دلیل مخالفت های درونی قبیله

ای ضعیف شدند، و همین امر فرصتی را ایجاد کرد تا سپاهیان اعزامی از مدینه به راحتی آنان را سرکوب کنند. و در نهایت آن که با توجه به مطالب گفته شده خشونت و بی رحمی حکومت مدینه عامل مهم سرکوبی سریع و گسترده ی جریان رده بود.

منابع

- آیتی، محمد ابراهیم، (۱۳۶۹ ش) تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
- ابن اثیر، عزالدین بن ابی الحسن، (۱۴۰۷ ق) الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- (بی تا) اسدالغابه فی معرفه الصحابه، تحقیق و تعلیق: محمد ابراهیم البنا، محمد احمد عاشورا، محمود عبدالوهاب فاید (دارالشعب).
- ابن خلدون، (۱۹۸۴) المقدمه، مکتبه و دارالمدینه المنوره للنشر والتوزیع - الدارالتونسیه للنشر.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد، (۱۴۰۵ ق) الطبقات الکبری، بیروت، داربیروت.
- ابن اعثم کوفی، (۱۳۶۶) الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ابن عبدربه، (۱۴۰۹ ق) العقد الفرید، حقه: علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابن منظور، (۱۴۱۲ ق) لسان العرب، علقه: علی شیری بیروت، داراحیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ دوم.
- ابن هشام، (۱۴۱۲ ق) السیره النبویه، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
- احمد العلی، صالح، (۱۹۶۴) محاضرات فی تاریخ العرب، چاپ سوم، بغداد، (بی نا)
- أزرقي، ابوالولید، (۱۳۸۶) اخبارمکه، تحقیق رشدی صالح ملحسن، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- اوچ اوک، بحریه، (۱۳۶۴) تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام، ترجمه دکتر وهاب ولی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، (۱۳۷۷) خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیر کبیر.
- برو، توفیق، (بی تا) تاریخ العرب القديم، دمشق، دارالفکر للطباعة و التوزیع و النشر بدمشق.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۲) آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)، تهران، نگاه معاصر.
- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۹۵۶ م) فتوح البلدان، نشره: صلاح الدین المنجد، قاهره، مکتبه النهضه المصریه.
- البغدادی، محمد بن حبيب، (۱۳۸۴ ق) کتاب المنمق فی اخبار قریش، اعتنی بتصحيحه: خورشید احمد فاروق چاپ اول، حیدرآباد دکن.
- بیضون، ابراهیم، (۱۴۰۳ ق) الحجاز والدولة الإسلامية: دارسه فی اشکالیة العلاقة مع السلطة المركزية فی القرن الاول الهجرى، بیروت، المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزیع.
- ترمانینی، عبدالسلام، (۱۳۸۵) دائرة المعارف تاریخی رویدادهای تاریخ اسلام، ترجمه جمعی از پژوهشگران، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جعفری، کوروش، (۱۳۸۶) زمینه ها و نتایج جنگ های رده، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی.
- جواد علی، (۱۴۱۳ ق) المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، چاپ دوم، جامعه بغداد.
- الدجانی، زاهیه، (۱۴۱۷ ق) حروب الردة، بیروت، بی نا.
- راغب اصفهانی، حسین، (۱۳۳۲ ش) المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: محمد سید گیلانی، طهران، المکتبة المرتضویة.
- زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۷۸) تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
-، (۱۳۸۱)، تاریخ تحلیلی اسلام، قم، انجمن معارف اسلامی: بضعه الرسول.
- الزبیدی، سید محمد مرتضی، (۱۹۶۷) تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق عبدالکریم

- العزباوی، کویت، وزارة الارشاد والأبناء فی الكويت .
- سالم، عبدالعزيز، (۱۹۸۸ م) تاریخ العرب فی عصر الجاهلیه، بی جا، مؤسسه شباب الجامعه.
- شوقی ابوخلیل، (۱۹۹۹ م) حروب الردّه من قیاده النبی (ص) إلى إمّره أبی بکر، بیروت، دارالفکر المعاصر، دمشق، دارالفکر .
- شوقی ضیف، (۱۳۶۴) عصر جاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیرکبیر .
- صادقی، مصطفی، (۱۳۷۹) «برخوردهای مسالمت آمیز پیامبر (ص) با یهود» مندرج در تاریخ اسلام، سال ۱، ش ۲، تابستان .
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۲ ق) تاریخ الطبری، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارموبدان .
- ظریفیان شفیعی، غلامرضا، (۱۳۷۶ ش) دین ودولت در اسلام: پژوهشی نظری از آغاز تا پایان خلافت راشدین، تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل: نشر سفیر.
- غلامی دهقی، علی، (۱۳۸۱ ش) جنگ های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر (ص)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) .
- قلقشندی، احمد، (۱۴۰۵ ق) نهایی الارب فی معرفه انساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه .
- کحّاله عمر رضا، (۱۳۸۴ ق) جغرافیة شبه جزیره العرب، مکه، چاپ احمد علی .
- کریر، زینب عبدالله أحمد، (۱۴۲۷ ق) حرکات الردة: الأرضیه السیاسیه والطموح القبلی ۱۲- ۱۰ هـ / ۶۳۳- ۶۳۱ م، چاپ اول، عین للدراسات و البحوث الإنسانیة والاجتماعیه.
- کلاعی بلانسی، (بی تا) تاریخ الرده، اقتباس و تهذیب خورشید احمد فاروق، قاهره، چاپ دوم، الناشر دارالکتاب الإسلامی.
- لاهوتی، بهزاد، (۱۳۸۵ ش) «جزیره العرب» مندرج در دانشنامه جهان اسلام، تهران .
- لمبتون، آن، (۱۳۷۴ ش) دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق سیدعباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، تهران، عروج .
- نویری، شهاب الدین احمد بن الوهاب، (بی تا) نهایی الارب فی فنون الأدب، مصر، وزارة

التقافه و الارشاد والقوص .

- واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۱۰ ق) کتاب الرده، تحقیق یحیی الجبوری، بیروت، دارالفکر الاسلامی .

- ولوی، علیمحمد، (۱۳۸۰ ش) دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی: پژوهشی در تعامل اندیشه‌های کلامی و جریان کلامی و جریان های سیاسی، تهران، دانشگاه الزهراء (س) .

- هادی العلوی، (۱۹۹۵م) فصول من تاریخ الاسلام السياسي ، چاپ اول، قبرس، مرکز الأبحاث و الدراسات الاشتراکیه فی العالم العربی .

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۶۲) تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی .

Madelung, wilferd, (1997) **The succession to Muhammad A study of the early caliphate**, First published, Cambridge university press .